

حمله وهابیه به نجف اشرف

سعود بن عبدالعزیز، در سال 1216 که کربلا را قتل عام کردند و به جنایات بی سابقه‌ای مرتکب شدند...



داود الهامی

سعود بن عبدالعزیز، در سال 1216 که کربلا را قتل عام کردند و به جنایات بی سابقه‌ای مرتکب شدند، متوجه نجف اشرف گردیدند. این حادثه را مؤلف کتاب 2 «ماضی‌النجف و حاضرها» از قول کسی که خود شاهد بوده، چنین نقل می‌کند: سعود به نجف هجوم آورد و آن را محاصره کرد، دو طرف شروع به تیراندازی نمودند از مردم نجف پنج تن که یکی از آنان عموی من سید علی حسینی مشهور به «براقی» بود، به قتل رسیدند، اهل نجف چون از اعمال و رفتار وهابیان در کربلا و مکه و مدینه آگاه بودند، سخت در اضطراب و نگرانی به سر می‌بردند، زنان چه پیرو جوان از خانه‌ها بیرون آمدند و در حالی که در شهر می‌گشتند به هر دسته از مدافعان که می‌رسیدند، حمله‌های تهييج آمیزی مربوط به دفاع از شهر و حفظ نوامیس بر زبان می‌راندند و حمیت و غیرت ایشان را به جوش می‌آوردند. تمام مردم شهر با گریه و فریاد به خدا استغاثه کردند و از امیرمؤمنان علی(ع) مدد خواستند، خداوند به فریادشان رسید، دشمن گریخت و جمعش پراکنده گشت. (1)

مردم نجف، احساس کردند که وهابیه دست بردار نیستند و به هر حال به نجف حمله خواهند کرد نخستین اقدامی که کردند، این بود که خزانه امیرمؤمنان علی(ع) را به بغداد منتقل ساختند تا مانند خزانه حرم نبوی به غارت نرود. (2) پس از آن آماده دفاع از وطن و جان خود شدند.

پیشوا و رهبر مردم در دفاع از شهر نجف، عالم بزرگ شیعه علامه شیخ جعفر کاشف‌الغطاء بود که علمای دیگر نیز او را یاری می‌کردند، مردم شروع به جمع‌آوری اسلحه نمودند و چند بعد روز از این آمادگی، سپاه وهابی در اطراف شهر فرود آمدند و شب را در بیرون حصار ماندند.

گویند عده تمام کسانی که در آن موقع از نجف دفاع می‌کردند، بیش از دویست تن نبودند، زیرا مردم نجف پس از اطلاع از هجوم وهابیه، گریخته و به عشایر عراق پناه برده بودند. تنها جمعی از مشاهیر علما از قبیل شیخ حسین نجف و شیخ خضر شلال و سید جواد صاحب مفتاح‌الکرامه و شیخ مهدی ملاکتاب و گروهی دیگر از علما باقی مانده بودند که کاشف‌الغطاء را یاری می‌کردند آنان، همه تن به مرگ داده بودند، زیرا شماره دشمنان و مهاجمان بسیار و ایشان اندک بودند. اما با کمال تعجب مشاهده شد که سپاه وهابی، درحالی که شب را در بیرون دروازه‌های شهر به روز می‌رساندند، هنوز سپیده‌دم ندیده بود که همه آنها از اطراف شهر پراکنده شده بودند. (3) و از کسانی که خود شاهد و ناظر جریان بوده است، تعداد وهابیان مهاجم به نجف را 15000 تن ذکر کرده که 700 نفر از ایشان به قتل رسیدند.

ابن بشر مورخ نجدی در تاریخ نجد درباره حمله وهابیه به نجف می‌نویسد که: در سال 1220 سعود با سپاهی انبوه از نجد و نواحی آن به بیرون مشهد معروف در عراق(نجف) فرود آمد و مسلمانان را (وهابیان) در اطراف شهر پراکنده ساخت و دستور داد باروی شهر را خراب کنند، چون یاران او به شهر نزدیک شدند، به خندق عریض و عمیق برخورد کردند و هرچه خواستند نتوانستند از آن عبور کنند و در جنگی که میان دو طرف رخ داد، در اثر تیراندازی از بارو و برجهای شهر جمعی از وهابیه(به تعبیر ابن بشر) مسلمانان کشته شدند و آنها بناچار از شهر عقب نشستند و به غارت نواحی و اطراف پرداختند. (4)

این چه خندقی بود که دور نجف کنده شده بود و وهابیان از آن نتوانستند عبور کنند؟ مورخان دیگر هیچکدام از چنین خندقی سخن نگفته‌اند و کیفیت و جریان ماوقع را شرح نداده‌اند. تنها مرحوم «سید محمد جواد عاملی» که خود شاهد و جزء مدافعان نجف بوده، گفته است که حتی بعضی از آنان به بالای دیوار شهر نیز راه یافتند و نزدیک شد که شهر را به تصرف آورند، لیکن از امیرالمؤمنین معجزات و کراماتی به وقوع پیوست که باعث نابودی بسیاری از مهاجمان و عقب‌نشینی آنها گردید. (5)

خلاصه اینکه: سعود بن عبدالعزیز گاه به گاه به نجف اشرف هجوم می‌آورد و چند تنی را در بیرون شهر می‌یافت و به قتل می‌رساند، لیکن امکان وارد شدن به شهر برای او امکان‌پذیر نبود، اهل نجف در دفع وهابیه به خداوند پناه می‌بردند و به امیرمؤمنان(ع) استغاثه می‌نمودند و مورد حمایت قرار می‌گرفتند. (6)

می‌گویند: علت این که وهابیه مکرر به نجف حمله می‌کردند، این بود که محلی به نام «رحبه» را در نزدیکی نجف پایگاه خود قرار داده بودند. هنگامی که سعود از رحبه به قصد حمله به نجف حرکت می‌کرد، مردم شهر با خبر می‌شدند و دروازه‌ها را

می‌بستند و هابیه‌ها در اطراف حصار شهر حرکت می‌کردند و اگر کسی را می‌یافتند به قتل می‌رسانیدند و سرش را به داخل حصار می‌انداختند، و عقب‌نشینی می‌کردند و کاری از پیش نمی‌بردند.

انعکاس حمله و هابیه‌ها به عتبات در منابع ایرانی

نویسندگان ایرانی که همزمان با حمله و هابیه‌ها به کربلا یا نزدیک به آن زمان بودند، این حمله وحشیانه را دقیقتر در کتابهای خویش آورده‌اند، از جمله میرزا ابوطالب اصفهانی است که به فاصله یازده ماه از قتل عام کربلا وارد آن شهر شده و خرابیهای شهر را با چشم خود دیده و اخبار آن را از مردم کربلا با گوش خود شنیده است. وی در این باره نوشته است: «مجملی از حادثه مذکور این که هیجدهم ذیحجه روز غدیر خم که اکثر مردم معتبر کربلا به زیارت مخصوصه نجف رفته بودند، قریب بیست و پنجهزار وهابی، سوار اسبهای عربی و شترهای نجیب وارد شهر کربلا شدند، چون بعضی از آنها در لباس زوار قبل از این داخل شهر شده بودند، و عمرآغای حاکم به سبب تعصب تسنن به آنها زبان داشت (یعنی با آنها همزبان بود و تبانی داشت) به حمله اول اندرون شهر درآمده، صدای «اقتلوا المشرکین» و آوازه «اذبحوا الکافرین» در دادند، عمرآغا به دیهی گریخته آخر کار به فرمان سلیمان پاشا به قتل رسید.

بعد از قتل داشر، می‌خواستند که خشتهای طلای گنبد را کنده ببرند، از غایت استحکام میسر نیامد، لهذا قبر اندرون گنبد را به کلنگ و تبر خراب کرده و قریب به شام (یعنی شب) بی‌خوف و سببی ظاهر، به وطن خود برگشتند، زیاده از پنج هزار نفر کشته شدند و زخمی‌ها خود حساب نیست از آن جمله میرزا حسن نام شاهزاده ایرانی و میرزا محمد طیب لکنهوی و علی نقی لاهوری معه (با) برادرش میرزا قنبر علی و کنیز و غلام و آنچه اسباب کار آمدنی بود، خصوص طلا و نقره، از سر کار حضرت و سایر سکنه شهر به تمام به جاروب غارت پاک رفتند در صحن مقدس، خون مذبوحان روان، گنبد و حجره‌های صحن از لاش مقتولین پر بود به جز محله حضرت عباس و گنبد آن جناب، کسی از آن بلیه رهایی نیافت و شدت آن حادثه به جانی رسید که من، بعد از یازده ماه از آن، وارد شهر شدم، هنوز آنقدر تازگی داشت که به جز نقل آن، حدیثی دیگر در شهر نبوده، و روایت در اثنای حکایت می‌گریستند و از استماع آن موها بر اندام راست می‌شد. اما مقتولین این حادثه، اکثرا به نامردی کشته شدند، بلکه چون گوسپندان دست و پا بسته، خود را به قصاب بی‌رحم سپردند.

بعد بیرون وهابی، اعراب اطراف غلغله بود آنها انداخته، چون مردم به باغات خارج شهر، برای مدافعه بیرون رفتند، خود فوج فوج داخل شهر گشتند، مس و برنج و اموال ثقیله و آنچه از وهابی مانده بود، به غارت بردند، تمام آن شب و روز دیگر تاراج آنها امتداد داشت هرکس در آن وقت به شهر رفت، کشته شد. از اصول و فروع ملت وهابی و حسب و نسب مخترع آن هرچند تفحص کردم از کسی مفصل معلوم نشد، زیرا که مردم این ملک به اغوای امرای عثمانی و از غایت سبک عقلی، حسابی از او برداشته امر او را قابل ضبط و حفظ نمی‌دانند». (7)

مؤلف «ناسخ‌التواریخ» مرحوم میرزا محمد تقی سپهر نوشته است:

عبدالعزیز را به خاطر آمد که بر قلعه نجف اشرف تاختن کرده قبه مبارک را پست کند (یعنی خراب کند) و موقوفات بقعه شریفه را برگیرد و زائران آن حضرت را که به گمان خود بت‌پرست می‌پنداشت، مقتول سازد. پس لشگری به سعود داده او را بدین مهم مامور ساخت و سعود با مردم خود به طرف نجف اشرف سرعت نموده قلعه نجف اشرف را به محاصره انداخت و چند کورت یورش به قلعه برد و مقصود حاصل نکرد و از آنجا بی‌نیل مرام مراجعت کرده آهنگ کربلا نمود با دوازده هزار تن از ابطال رجال خود چون سیلاب بلا، مفاضة به کربلا درآمد و این هنگام، بامداد روز عید غدیر بود.

پس نخستین تیغ بی‌دریغ در سکنه آن بلده نهاده پنج هزار تن از مرد و زن مقتول ساخته و ضریح مبارک را درهم شکستند و آلات زر و سیم و جواهر رنگین و لآلی ثمین که سالهای فراوان از هر کشوری و کشورستانی بدانجا حمل داده و خزینه نهاده بودند، به نهب و غارت برگرفتند و قنادیل زرین و سیمین را فرود آوردند و خشتهای زر احمر را از ایوان مطهر باز کردند و چندانکه توانستند در تخریب آثار و بنا کوشش کردند. بعد از شش ساعت از شهر بیرون شدند و اشیاء منهوبه را بر شتران خویش نهاده، به جانب درعیه کوچ دادند. (8)

این نقل سپهر با نوشته اغلب نویسندگان تفاوت دارد، زیرا طبق نقل مورخان دیگر وهابیه‌ها نخست به کربلا حمله کردند و سپس به نجف هجوم بردند.

سید عبداللطیف شوشتری نیز در ذیل کتاب «تحفة العالم» به حمله وهابیه‌ها به کربلا اشاره کرده و مختصری از عقاید آنان را نوشته است وی درباره هجوم وحشیانه وهابیه‌ها به کربلا می‌نویسد:

«بالجمله در آنجا (بمبئی یکی از جزائر هند) بودم که خبر کدورت اثر عبدالعزیز وهابی رسید که در هیجدهم ذی الحجه سنه 1216، با جیشی از اعراب در ارض اقدس کربلائی معلا تاخت آورد و به قدر چهار پنج هزار کس از مؤمنین را به قتل رسانید و سوء آدابی که از ایشان به آن روضه منوره رسید، در خور نگارش نیست. شهر را غارت نموده اموال به یغما ببرد و باز به مقرر ریاست خود که درعیه است، بازگشت...». (9)

رضافلی خان هدایت نیز درباره هجوم ددمنشانه وهابیه‌ها به کربلا می‌نویسد:

«در اواخر سال 1216 صباح روز هجدهم ذی حجه، عید غدیر خم سعود و همراهانش بناگاه بر قلعه کربلائی معلی، مشهد امام همام حسین بن علی (ع) تاخت کردند، شهر را بی‌خبر به تصرف درآوردند چه بسیاری از اعزه آن شهر، طاعت را به نجف اشرف غروی رفته بودند و جمعی مردمان ضعیف‌الحال و شکسته‌بال زاهد عابد رکع ساجد بر جای مانده، در حرم مطهر به نماز و ذکر اوراد و دعوات اشتغال داشتند، چندین هزار تومان اموال تجار و غیره و کوروی چند از نقود و اجناس سکنه حرم محترم به غارت بردند و کمال خلاف ادب و الحاد به ظهور آوردند که قریب به شش ساعت هفت هزار عالم فاضل و مرشد کامل از علمای

محققین و فضیلتی صاحب یقین، به قتل درآوردند و آنچه در سر و بر مردان و زنان بود برکشیدند خون پیران و جوانان خدای شناس صاحب بینش و دانش، چون سیلاب جریان گرفت و تنهای چاک چاک متقیان حق پرست چون پشته پشته برفراز یکدیگر برآمد و گروهی بزرگوار که در زمان امتحان و گاه حیات این جهان معاصر و معاون سیدالشهداء حسین بن علی (ع) نبودند و در این عهد در آن مرقد مبارکه آرزوی شهادت رکاب آن حضرت همی کردند به حکم سعادت در این روزگار در حوالی مرقد آن امام اطهار، بلکه در حضور پاک آن امام معصوم مقتول و در سلك شهادی گذشته مسطور و مذکور شدند». (10)

طبق نوشته میرزا ابوطالب، و حمله ویرانگرانه وهابیه به کربلا، به اطلاع سلطان روم (پادشاه عثمانی) و پادشاه عجم (فتحعلی شاه) مکرر می‌رسید ولی کسی از ایشان اقدامی نمی‌کرد و لذا عبدالعزیز وهابی دلیر گشته، به تقلید پیامبر خاتم (ص) به دعوت سلاطین عالم، نامه‌ها ارسال ساخت، چنانچه ترجمه نامه‌ای که به پادشاه ایران نوشته، در این مقام ثبت است:

«اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم
من عبدالعزیز امیرالمسلمین الی فتحعلی شاه ملک عجم.

آنکه چون بعد از رسول خدا، محمد بن عبدالله (ص) شرک و بت پرستی در امت شیوع یافته بود چنانچه مردم بقعات کربلا و نجف، پیش قبور که از سنگ و گل، ساخته ایشان است، به خاک می‌افتند و سجده کرده عرض حاجات می‌دارند، این اضعف عبدالله چون می‌دانست که سیدنا علی و حسین، به این افعال راضی نیستند، کمر همت به تصفیه دین مبین بسته، به توفیق حق تعالی نواحی نجد و اکثر بلاد عرب را از آرایشها پاک ساخت، خدمه و سکنه کربلا و نجف که بنا بر اغراض نفسانی، منع‌پذیر نبودند، صلاح منحصر در فنا و اعدام ایشان دانست، لهذا فوجی از غزات به کربلا فرستاده چنانچه معلوم شده باشد، سزای لایق بدیشان داده شد. اگر ملک عجم هم بدین عقیده بوده باشد، باید از آن توبه کند، زیرا که هرکس بر شرک و کفر، اصرار ورزد بدو آن خواهد رسید که به سکنه کربلا رسید والسلام علی من اتبع الهدی. (11)

میرزا ابوطالب در کتاب خود پاسخ فتحعلی شاه را در جواب سعود بن عبدالعزیز ذکر نکرده ولی مؤلف «گنجینه نشاط» متن عربی نامه فتحعلی شاه را در پاسخ سعود بن عبدالعزیز ذکر کرده که در اینجا آورده می‌شود:

(تبارک الذی بیده الملك و هو علی کل شیء قدیر) و بعد فقد اتانا منك كتاب مصدق لسانا عربيا توضوح (ظ توضح) منه عرف المعارف منتشرا و مطويا و العجب ثم العجب انك دعوتنا الی التوحید و نفی التشریک عن الله الحمید المجید و نحن بین یدیه مفظورون علیه، نحدث به قدیما قرآن هذا صراطی مستقیما نعم وجدوا اولیائنا کتابك دلیلا علی انك قد اخذت فی هذا الطریق سبیلا اذا لاتخذوك خلیلا و لا تجد لسنتنا تحویلا و المؤمنون بعضهم اولیاء بعض و عز من قال: (و ربطنا علی قلوبهم اذ قاموا فقالوا ربنا رب السموات و الارض...) و قد ذكرتم انكم ترسلون عالما منكم الینا لنطلع علیکم و تطلعوا علی ما لدینا لیکون لکم مالنا و علیکم ما علینا فارسلوا و عجلوا فیه فانما المعروض علی حضرتنا من مذهبکم غیر ما تکتبون و الناس من عندهم یقولون و یسمعون و (ان یتبعون الا الظن و ان هم الا یخروصون). ثم استعجلوا حتی ینکشف من امرکم الحجاب و یرفع الارتیاب و ان کان الامر کذا فهذا ایفاق المسلمین و کان حقا علینا نصر المؤمنین عدوکم باموال و بنین و موقعین علی شبل هزیر الخلافة و من له علی سواحل العمان قریره و شرافة: حسین علی میرزا ان یعاملکم بالمودة سرا و جهرا و یمدکم بما تستمدونه برا و بحرا فان الله سخر لنا الامصار و یر لنا البحار و هو الذی یرسلکم فی البر و البحر انه علی ما یشاء قدیر و نحمد الله علی ما هदानا و نسلم علی النبی البشیر النذیر». (12)

خلاصه ترجمه این نامه که در ضمن آن چندین آیه از قرآن به مناسبت آورده شده، چنین است:

«...نامه‌ای از جانب تو به ما رسید، شگفتا و شگفتا، که تو ما را به توحید و نفی شرک دعوت کرده‌ای درحالی که فطرت ما بر توحید است و دیرزمانی است که زبان ما به آن گویا بوده و پیوسته این راه مستقیم ماست و شما در نامه خود یادآور شده‌اید که یکی از علمای خود را نزد ما می‌فرستید تا از آن چه شما می‌گوئید، ما آگاه گردیم و از آنچه ما می‌گوئیم شما آگاه گردید، او را هرچه زودتر بفرستید که به موجب آنچه از مذهب شما به عرض ما رسانیده‌اند، غیر از چیزی است که نوشته‌اید، پس در این باره عجله کنید تا پرده از کار شما برداشته شود و شک و ریب برطرف گردد و ما به حسینعلی میرزا، شیر بچه خلافت و صاحب قدرت در سواحل عمان، فرمان می‌دهیم که به درخواست کمک شما از ما، چه در خشکی و چه در دریا، در نهان و آشکارا، پاسخ دهد که خداوند، شهرها را برای ما تسخیر کرده و تدابیر امر دریاها را به عهده ما قرار داده است». (13)

چنانکه می‌بینیم لحن نامه فتحعلیشاه در این نامه بسیار ملایم است و هیچ تناسبی با لحن نامه سعود بن عبدالعزیز ندارد که در آن نامه شاه و مردم ایران را مشرک خوانده و تهدید کرده است که اگر توبه نکنند به سرشان همان خواهد آمد که به سر مردم کربلا آمد، درحال حاضر کسی نمی‌داند چرا فتحعلی شاه به سعود وهابی پس از آنهمه جنایات هولناک که در حرمین شریفین و کربلا معلی و نجف اشرف مرتکب شده بود، این چنین ملایم جواب داده است. و همین سهل‌انگاری و عدم احساس مسؤلیت سران کشورهای اسلامی سبب شد وهابیهای نجد جری‌تر شوند و گستاخی را به آنجا برسانند که امیر آنها پس از آنهمه جنایات و هتک حرمت از اماکن مقدسه و کشتن مردم بی‌گناه، به زمامداران کشورهای اسلامی با این لحن زنده نامه بنویسد و خود را به جای پیامبر اکرم (ص) بگذارد و آنها را به مسلک خود فراخواند.

بعضی گفته‌اند: عبدالعزیز به کربلا حمله کرد و این شهر مقدس را تصاحب نمود و حرم مطهر امام حسین (ع) را ویران کرد و مدت شش ساعت به قتل عام مردم پرداخت. فتحعلی شاه خواست به جنگ وهابیه بشتابد، اما جنگ روسیه تزاری و ایران مانع انجام این لشکرکشی شد. (14)

با این که به نظر می‌رسد، فتحعلی شاه در برخورد با مساله وهابیت کوتاه آمده است، ولی باز می‌گویند در اثر فشار فتحعلی شاه بود که سلطان عثمانی عکس‌العمل مناسبی در این باره از خود نشان داد. (15)

چنانکه میرزا عبدالرزاق نوشته است که بعد از سنوح این سانحه خدیو بهرام انتقام (یعنی فتحعلی شاه) اسماعیل بیگ بیات غلام را روانه بغداد و شرحی به سلیمان پاشا (والی بغداد از طرف عثمانیها) مرقوم داشتند که اگر از رهگذر تداخل سپاه ایران به مملکت عثمانیه، اولیای آن دولت علیه بعضی اندیشه‌های دور از راه، به خاطر نرسد، اظهاری شود تا به یاری جناب باری، دفع ماده فساد طائفه وهابی شده تا کار آنها هنوز استوار نشده است، به سهولت چاره آنها شود. سلیمان پاشا در جواب، عرض نمود که قرار حکم دولت عثمانیه اسباب قلع مواد فساد آن طایفه بدنهاد از هر طرف فراهم آمده و عما قریب اثری از آنها در صفحه روزگار نخواهد ماند و حاجتی به زحمت سپاه ایران، برای این کار جز وی نخواهد بود، تعمیر روضه طاهره و سرانجام عوض اسباب تلف شده آن بقعه هم در عهده این دولت است اتفاقا در همان اوان سلیمان پاشا به عالم باقی شتافت. (16)

در کتاب منتظم ناصری آمده است: چون خبر قتل عام و تخریب کربلا به سمع فتحعلی شاه پادشاه ایران (که در آن وقت، چند سالی بود که به سلطنت رسیده بود) رسید، اسماعیل بیگ بیات را نزد سلیمان پاشا والی بغداد (از طرف سلطان عثمانی) فرستاد و از او خواست که به دفع وهابیان پردازد، سلیمان پاشا قبول کرد ولی چیزی نگذشت که درگذشت. (17)

مؤلف کتاب «روضه‌الصفای ناصری» این موضوع را مفصل‌تر نوشته آنجا که می‌خوانیم: چون فتحعلی شاه از این خبر آگاه شد، نخست اسماعیل بیگ بیات را نزد سلیمان پاشا فرستاد، سپس حاج حیدر علیخان برادرزاده حاج ابراهیم خان شیرازی را که نایب‌الوزراء عباس میرزا بود، به سفارت مصر منصوب داشت و نامه‌ای ملاطفت‌آمیز به ضمیمه یک قبضه شمشیر خراسانی گوهرنشان، در نزد محمدعلی پاشا که در آن وقت فرمانروای مصر بود، فرستاد و از او خواست که در دفع وهابیان بکوشد و گزنه اطلاع دهد تا پادشاه ایران از راه خشکی و دریا سپاهی به نجد گسیل دارد وهابیها را قلع و قمع کند.

چون سفیر ایران به مصر رسید و محمد علی پاشا از حقیقت حال اطلاع یافت، ریب خود ابراهیم پاشا را به دفع آن طایفه مامور کرد تا شهر درعیه را خراب و عبدالله بن سعود، امیر وهابی را مقید و مغلول روانه اسلامبول (پایتخت عثمانی) نمود و وی به دستور پادشاه عثمانی به قتل رسید و سفیر ایران مقضی‌المرام از راه شام به تبریز وارد شد و به حضور عباس میرزا نایب‌السلطنه رسید. (18)

اقدامات فتحعلی شاه در منابع غیر ایرانی درج نشده است ولی بعضی از مستشرقین به این موضوع اشاره‌ای کرده‌اند. (19)

مسلم‌اقدامات فتحعلی شاه در این زمینه بی‌تاثیر نبوده است.

پی‌نوشتها:

- 1) ماضی النجف و حاضرها، ص 6 - 325.
- 2) دوحه‌الوزراء، ص 217 - موسوعة‌العتبات المقدسه، ج 1، ص 166.
- 3) وهابیان، ص 6 - 275.
- 4) مدرک قبل.
- 5) مفتاح‌الکرامه، ج 7، ص 653.
- 6) ماضی النجف و حاضرها، ج 1، ص 326.
- 7) مسیر طالبی، ص 408، 409.
- 8) ناسخ‌التواریخ، جلد فاجار، ج 1، ص 119 - 120.
- 9) ذیل‌التحفه، ص 477.
- 10) روضه‌الصفای ناصری، ج 9، ص 381.
- 11) مسیر طالبی، یا سفرنامه میرزا ابوطالب، ص 412.
- 12) به نقل بررسیهای تاریخی، سال یازدهم ضمیمه شماره 4، زیر عنوان «روابط ایران با حکومت مستقل نجد»، ص 113.
- 13) ترجمه نامه با مختصر تفاوت از مؤلف کتاب «وهابیان» آقای علی اصغر فقیهی است، ص 270، پاورقی.
- 14) نظام آل سعود، نوشته روزنامه‌نگار فرانسوی «کلودفوییه» ترجمه نورالدین شیرازی، ص 22.
- 15) فاسیلیف، تاریخ‌العربیة‌السعودیة، ص 49.
- 16) مآثر سلطانیه، ص 86.
- 17) منتظم ناصری، ج 3، ص 78.
- 18) روضه‌الصفای ناصری، ج 9، ص 585 و 586.
- 19) فاسیلیف، فصول من تاریخ‌العربیة‌السعودیة، ص 49 - 50.

مکتب اسلام-سال 1378-ش 9